

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

درس هشتم

۱۱ خرداد ۹۱

۹ رجب ۱۴۳۳

پاک و منزّه است پروردگاری که به بندگان خویش امر فرمود تا او را از آنچه آفریده است بی‌نیاز بخوانند و خود را نیازمند لطف و احسانِ درگاهی بدانند که امید به نجات، اولین قدم به سوی رستگاری و رسیدن به کمالِ رشد فکری است تا توانِ جان‌ها، در عمرِ زمینی‌شان در اعمال و کردارشان و آنچه که به آن عمری با ثمر می‌گویند ثبت شود.

اینک با گروهی که توان عقلی‌شان توانسته باشد معمایِ خلقت را درک کند هم‌سفر می‌شویم؛ دستمان را که ابزار گفتگو با پروردگاران است را به سوی می‌کشاییم و ابراز می‌داریم: من در آینه‌ی خلقتم به عظمت معترف شدم و نامم را در گل وجودم یافتم، به آن نگریستم، او را خواندم و پاسخم را شنیدم؛ اینک توانسته‌ام بفهمم غیب کجاست، دیگر پرده‌ای از دنیا روی آن کشیده نشده است. من کمال را شناختم نه به‌عنوان دانش بلکه به‌عنوان حق که معمای سال‌های عمرم است پس مرزِ قُرْبَتِّ الی الله در عبادتم محدود به رکوع و سجده‌ی نماز نبوده تا با اَلسَّلَامُ عَلَیْکُمْ به پایان برسد.

اینک دانستم قبله کجاست و نماز چیست، چرا مرا در ساعات خاصی می‌پذیری و با اَلسَّلَامُ عَلَیْکُمْ اجازه‌ی رفتن می‌دهی؛ به کجا بروم؟! خاکِ سجده‌گاهم را بردارم تا مجدد مرا بخوانی، خاک را بیاورم و صورت بر آن بگذارم، به عظمت معترف شوم و سجاده‌ی عبادتم را جمع کنم و منتظرِ دعوتی دیگر بمانم، در تمام لحظاتم در محضرِ کبریاییات به من بنگری و من قرب تو را در نیتم محدود کنم و ماه‌ها و سال‌های عمرم سپری شود، پرونده‌ام را طلب کنی و آنچه در آن باشد، تکلیفِ یک دانش آموز مقید به درس خواندن و گرفتنِ نمره‌ی عالی و در آخر، مدرکی که نشان دهنده‌ی تلاش سال‌های جوانی تا پیری است؛ چه رمزی در قلبم، سلامتی‌اش را تضمین می‌کرد؟ رعایت قوانین

فرمان داده شده نامش اطاعت بود و من آن قوانین را با اندیشه‌ی رضایت انجام دادم، رضایت را نشناختم فقط به فکر خودم بودم تا در بند مجازات گرفتار نشوم. از گناهانم توبه کردم چون فرمان داده‌ای این یکی از راه‌های نجات است و من طالبِ نجاتم، می‌خواهم هیچ مانعی بر سر راهم نباشد پس تمام فرامین را اطاعت می‌کنم؛ خوشحالم و آماده‌ی سفر آخرت؛ به آن لحظه می‌رسم؛ با خیالی آسوده به محضر آمده‌ام؛ آیا بندگی‌ام را قبول کردی؟ وعده‌ها به پیش کشی می‌آیند؛ نعمت‌ها قابل شمارش نیست؛ پروردگرم تو را سپاس می‌گویم! این بود حقی که به آن ایمان داشتم پس کار تمام شد و من سجاده‌ام را جمع کردم و به کمالِ خواسته‌ام رسیدم؛ دستم را پایین می‌آورم؛ تمام آنچه باید بگویم را گفتم؛ مسافرتم تمام شد پس حق را ادا کردم.

هم‌سفرانمان را که با شناختِ حق با ما آمده بودند را در محدوده‌ی عملشان به مقصد رساندیم ولی یارانمان که جاء الحق را در علم بی‌پایانش درک کنند را با خود همراه می‌کنیم تا جانشان در زمان و مکان، محدود نشود و بتوانند از آنچه نامش عمر فناپذیر است رها شوند.

به درگاه با عظمت پروردگاران سر تسلیم فرود می‌آوریم که ما را جانشین دانش خویش در زمینِ جاان خواند و آن را بر تمام آفرینش برتری بخشید.

اللهم عجل لوليک الفرج